

# روحیات، ویژگیها و پایان کار

## محمد علی شاه \*

دکتر جواد شیخ الاسلامی

قسطنطنیه و رسیدن به آبهای گرم خلیج فارس بود. لازمه انجام هدف اخیر، از بین رفتن تدریجی استقلال ایران و ملحق شدن آن به روسیه بود. اما توفیق چنین سیاستی به مقدماتی نیازمند بود که خود آن مقدمات، تولید یا تشدید خصومت میان شاه و ملت را اجتناب ناپذیر می ساخت.

نفوذ سیاسی روسیه در دربار ایران تا دوران ولیعهدی مظفرالدین شاه مبنی بر نقشه قبلی نبود بلکه معلول وضع سیاسی کشور و اوضاع و خصایص محیطی بود که شاه آینده ایران در آن تربیت می شد. اما از این دوره بعد اوضاع بکلی عوض گردید به این معنی که روس ها تربیت وارث تاج و تخت ایران را مستقیماً به عهده گرفتند. برنامه تربیت ولیعهد ایران در تبریز که زیر نظر آموزگاران روسی و درباریان مورد اعتماد سفارت روس اجرا می شد بیشتر به همین قصد که شاه آینده را بدخواه و دشمن ملت سازند تنظیم شده بود. در راس گروهی که مأمور اجرای این برنامه بودند شاپشال<sup>۱</sup> معلم روسی ولیعهد (محمد علی میرزا) قرار داشت در حالی که سروان اسمیرنف (از افسران سابق ارتش روسیه) به فرزند کوچک محمد علی میرزا (سلطان احمد میرزا) درس روسی می داد.

از اوایل سلطنت قاجاریان این رسم ثابت (وبسیار خطرناک) در ایران ایجاد شده بود که پادشاه آینده مملکت را

کوتاه ترین دوران سلطنت قاجاریان از آن محمد علی شاه قاجار است. وی که در سی و پنج سالگی جانشین پدر شد خوشبختانه بیشتر از سی ماه و اندی سلطنت نکرد ولی مشکلات و مصائبی که در همین دوره کوتاه تاجداریش برای ملت ایران فراهم کرد به قدری شدید و فراوان است که اگر بگوئیم دوره سلطنت وی از این حیث در تاریخ صد سال اخیر ایران بی سابقه است سخنی به گزاف نگفته ایم.

غالب این مشکلات و مصائب ناشی از تربیت ناصحیح دوران ولیعهدی وی بود به حدی که می توان گفت اگر شاه آینده ایران در این دوره تربیتی بهتر و صحیح تر از آنچه نصیبش شد دریافت می کرد نهضت مشروطیت ایران به طور حتم در مسیری دیگر می افتاد و تاریخ دهه اول آن به نحوی دیگر نوشته می شد. در عین حال این حقیقت نیز به جای خود باقی است که دیپلماسی مقتدر روسیه در ایران که با صدها وسیله مرئی و نامرئی بر اعمال و تصمیمات اولیای آنروزی ایران (منجمله مظفرالدین شاه) حاکم بود مخصوصاً در این باره تعمد داشت که پادشاه آینده کشور از دریافت تربیتی صحیح که ممکن بود او را خیر خواه ملت و آشنا به منافع کشورش سازد محروم گردد.

سیاست آسیایی روسیه در آن تاریخ هدفهای مفهوم و مشخص داشت که مهمترین آنها (در شرق نزدیک) تصرف

می کرد.<sup>۴</sup> اما شاپشال این فرق عمده را با پوید و نوستف داشت که قطع نظر از تلقین مزایای حکومت استبدادی به شاهزاده ایرانی، از آنجا که خودش ملیت ایرانی نداشت و همیشه در فکر عظمت روسیه بود شاگرد خود را که روزی می‌بایست وارث تاج و تخت ایران گردد چنان مطیع اوامر روسیه و چنان شیفته قدرت آن دولت ساخت که شاید در سرتاسر تاریخ قاجاریان هیچ‌گونه شبیه و نظیری برای این‌گونه تربیت نتوان پیدا کرد. تقی‌زاده در تاریخ اوایل انقلاب مشروطیت ایران می‌نویسد که:

«این مرد (شاپشال) در ظرف سال‌هایی که در خلوت و جلوت همراه ولیعهد بود وی را طوری معتقد و مطیع به روس‌ها بار آورد که انصافاً مزیدی بر آن متصور نیست. مثال بارزی از این اعتماد و انقیاد آن بود که وقتی اینجانب محمد علی میرزا را پس از خلع از سلطنت و تحصن در سفارت روس در زرگنده بنا به تقاضای خودش ملاقات کردم در حضور دیگران به ترکی با من صحبت کرد و گفت: من چنان به قدرت و پشتیبانی روس‌ها متکی بودم که خیال می‌کردم آنها چین و ماچین را هم زیر نگین من خواهند آورد!!»<sup>۵</sup>

روزنامه‌نگار روسی پانف Panoff که در اوج قدرت شاپشال در ایران بوده است در یکی از نوشته‌هایش خطاب

○ کوتاه‌ترین دوران سلطنت قاجاریان از آن محمد علی شاه قاجار است. وی که در سی و پنج سالگی جانشین پدر شد خوشبختانه پیشتر از سی ماه و اندی سلطنت نکرد ولی مشکلات و مصائبی که در همین دوره کوتاه تاجداریش برای ملت ایران فراهم کرد به قدری شدید و فراوان است که اگر بگوئیم دوره سلطنت وی از این حیث در تاریخ صد سال اخیر ایران بی سابقه است سخنی به گزاف نگفته‌ایم.

تا موقعی که به تخت سلطنت نرسیده بود به والیگری ایالت آذربایجان منصوب می‌داشتند. سیاستمدار انگلیسی لرد کرزن در کتاب مشهور خود بنام ایران و قضیه ایران از این بدعت سیاسی قاجاریان به شدت انتقاد کرده و اثرات آتی آن را در روحیات وارث تاج و تخت به صراحت نشان داده است.

وی به حق ایراد می‌گیرد که کودکی که در این محیط (و زیر نفوذ مطلق روس) تربیت شود بعدها هرگز نخواهد توانست از تأثیر عواملی که افکار و احساسات عهد کودکی او را تحت تأثیر قرار داده اند خلاص گردد. با اینکه خود محمد علی میرزا همیشه مدعی بود (و شاید محض اغفال انگلیسی‌ها این ادعا را می‌کرد) که وضع اختصاصی آذربایجان او را مجبور به ایفای این نقش (یعنی طرفداری از سیاست روس‌ها در ایران) کرده است و بنابراین موقعی که به سلطنت رسید طبعاً به نحوی دیگر رفتار خواهد کرد ولی تأثیر تربیت عهد کودکی قوی‌تر از آن بود که این‌گونه افکار و احساسات حتی پس از رسیدن به مقام سلطنت نیز تعدیل گردد.<sup>۶</sup>



شاپشال (معلم روسی محمد علی میرزا) نقش مهمی در زندگانی این پادشاه جابر و بدبخت بازی کرده است. از سوابق زندگانی این مرد که از یهودیان شبه جزیره کریمه بود متأسفانه اطلاع مبسوطی در دست نیست جز اینکه می‌دانیم که وی پس از تکمیل تحصیلات عالی خود در مدرسه السنه شرقی دانشگاه پترزبورگ مدتی در وزارت خارجه روسیه خدمت می‌کرده است، سپس با مقدماتی که جزئیات پشت پرده آن هنوز کاملاً فاش نشده است موقعی که مظفرالدین شاه برای تعلیم زبان روسی به فرزند ارشدش ولیعهد دنبال معلمی روسی زبان می‌گشت اولیای حکومت تزاری این شخص مرموز را برای احراز این سمت به دربار مظفری معرفی کردند. شاپشال که بعدها از طرف محمد علی میرزا به دریافت عنوان «خان» و لقب «ادیب‌السلطان» مفتخر شد قطع نظر از زبان فارسی به زبان‌های ترکی و عربی نیز آشنا بود. نقشی که این مرد بعدها در دربار ایران به عنوان معلم بانفوذ ولیعهد بازی کرد از خیلی جهات شبیه به نقشی بود که پوید و نوستف معروف (معلم تزار نیکولا) در خود دربار پترزبورگ بازی

او انجام می‌داد باطناً به میل و تحریک تو بود و این تو بودی که تمام اعمال و حرکات آن مرد را که مثل ابزار مطیع در دستت کار می‌کرد هدایت می‌کردی!...»<sup>۶</sup>

در گزارشی که سرکنسول بریتانیا در تبریز به تاریخ ۴ دسامبر ۱۹۰۶ به سفارت انگلیس در تهران (و از آنجا به لندن) فرستاده است راجع به این مرد (مسیو شاپشال خان ادیب السلطان) چنین اظهار نظر شده:

«وی از محارم بسیار نزدیک و لיעهد است و با اینکه به عقیده من ماجراجویی بیش نیست ولی در عرض مدتی که وابسته به دستگاه و لיעهد شده است با تدبیر و فطانت فوق‌العاده اش چندان رفتار کرده است که و لיעهد همیشه خود را به او نیازمند احساس می‌کند. از این جهت شخصاً تردید ندارم که این مرد، موقعی که والا حضرت به سلطنت رسید، ترقی زیاد خواهد کرد. به ظاهر چنین به نظر می‌رسد که وی مطلقاً در فکر آتیه خویش و تأمین قدرت و نفوذ شخصی است تا توسعه نفوذ روس‌ها در دربار و لיעهد.

اما در عین حال از توجه به این نکته نیز هرگز غفلت نکرده است که بهترین ضامن ترقی‌اش در ایران همانا حفظ روابط حسنه با اولیای قنصلگری روس در تبریز است و من هیچ تردید ندارم که در عرض این مدت که آموزگار و آجودان شخصی و لיעهد بوده است هر آنچه را که در دربار والا حضرت در تبریز می‌گذشته موبمو به قنصلگری روسیه گزارش داده است که هیچ در موارد لازم واسطه ابلاغ نظر آنها به و لיעهد هم بوده است. ولی به هر حال تا امروز (لااقل به ظاهر) نکوشیده است که و لיעهد را تحت نفوذ سیاسی قرار دهد گرچه البته هیچ نمی‌توان گفت که نحوه اعمال آتی وی، موقعی که محمدعلی میرزا به سلطنت رسید، چگونه خواهد بود و آیا این مرد به همان سمت غیر سیاسی که در حال حاضر در دربار و لיעهد دارد قناعت خواهد کرد یا اینکه نفوذ فوق‌العاده خود را در وجود شاگردش به نفع مقاصد سیاسی روس‌ها در ایران بکار خواهد انداخت. ماحصل کلام اینکه با همه خونگرمی و خوش مشربی که این مرد دارد هیچ شرط صلاح نیست که ما بیش از اندازه به وی اعتماد ورزیم.»<sup>۷</sup>

شک و واهمه‌ای که از لحن این نامه منعکس است متأسفانه بعدها صحیح از آب درآمد و شاپشال از روزی که محمد علی میرزا به تخت سلطنت نشست تا روزی که وی

○ سیاست آسیایی روسیه در آن تاریخ هدفهای مفهوم و مشخص داشت که مهمترین آنها (در شرق نزدیک) تصرف قسطنطنیه و رسیدن به آبهای گرم خلیج فارس بود. لازمه انجام هدف اخیر، از بین رفتن تدریجی استقلال ایران و ملحق شدن آن به روسیه بود. اما توفیق چنین سیاستی به مقدماتی نیازمند بود که خود آن مقدمات، تولید یا تشدید خصومت میان شاه و ملت را اجتناب‌ناپذیر می‌ساخت.

به این مرد می‌کند و می‌پرسد:

«برای هشت سال تمام تو آموزگار شاه ایران بودی ولی آیا می‌توانی به ما بگویی که در عرض این مدت چه درسی به او آموختی؟ اعلی حضرت به زحمت قادرند دو کلمه روسی صحبت کنند! در عرض این سال‌ها شب و روز به وی تلقین کردی که مفهوم حکومت مشروطه انهدام رژیم سلطنت است و بنابراین وظیفه شاه چیزی جز این نیست که با تمام قوا و قدرت خود علیه چنین نهضتی مبارزه کند...»

به دستور ارتجاع ایران، و به دستور کشوری که جاسوس محرمانه‌اش در دربار ایران بودی، به طور ناشناس به اروپا سفر کردی که زمینه را برای اخذ وام از روسیه هموار کنی زیرا پیروزی مرتجعان در ایران جز با گرفتن این وام که مقدمه‌ای برای اشغال نامرئی ایران بود میسر نمی‌شد. همه می‌دانند که جنگ ظاهری تو با امیربها در جنگ نوعی جنگ زرگری بود. بالاخره مسئولیت این اعمال می‌بایست بردوش کسی گذاشته شود و تو بهتر از امیربها کسی را سراغ نداشتی. نه اینکه تصور کنی من با نسبت‌هایی که به امیربها در داده‌ای مخالفم. ابدأ. همه آنها را حاضر تصدیق کنم به شرطی که تو نیز لطفاً این حقیقت را تصدیق کنی که هر عمل زشت و خائنه‌ای که

و اندیشه‌های وی حاکمند.

اگر بگوئیم که تربیت دوران ولیعهدی محمدعلی میرزا طبق يك نقشه حساب شده قبلی بر اساس تعلیمات ماکیاول انجام می گرفته است بیگمان حرفی به گزاف زده‌ایم زیرا دربار آنروزی ایران هنوز از مرحله‌ای که وارث تاج و تخت را طبق يك روش علمی با افکار و اندیشه‌هایی خاص برای تصدی شغل آینده‌اش تربیت کنند فرسنگ‌ها دور بود. و من شخصاً در این باره تردید دارم که آیا محمد علی میرزا اصلاً در تمام مدت عمرش نام ماکیاول را شنیده بوده است یا نه. اما اهمیت افکار ماکیاول در این است که همه آنها بر پایه آشنایی دقیق با انگیزه‌ها و واقعیت‌های فطری بشر طرح شده‌اند و از این حیث تقریباً در هر عصری صادقند. مثلاً در بررسی روحيات محمد علی شاه ما به دو صفت اساسی که تقریباً کلیه اعمال سیاسی او را الهام می‌بخشند برخورد می‌کنیم و این دو صفت بدبختانه همان دو شرط اصلی هستند که ماکیاول داشتن آنها را برای توفیق در فن

از سلطنت خلع شد محرم اسرار و ملهم افکار پادشاه ایران بود و در کودتای مشهور ۱۹۰۸ که تحت نظر افسران روسی برای نابود کردن مشروطیت ایران صورت گرفت نقشی بسیار مهم و منحوس بازی کرد. ماموتوف (خبرنگار روسی) که شخصاً ناظر این کودتا در تهران بوده است در یادداشت‌های خود چنین می‌نویسد:

«در آن روزها که کودتای ۱۹۰۸ در شرف وقوع بود محمدعلی شاه خود را به چشم يك زندانی که در داخل کشورش محبوس شده باشد می‌نگریست و احساس می‌کرد که تمام ملت با وی دشمن است. در اول کار می‌خواست استعفا بدهد و به‌عنوان يك پناهنده سیاسی در سفارت روس متحصن گردد ولی روس‌ها جداً با این نظر مخالف بودند و او را به کمک شاپشال از این تصمیم منصرف ساختند زیرا در شرایط آن روزی ایران اگر تصمیم استعفای شاه عملی می‌شد تنها کسی که احتمال داشت جای وی را بگیرد عموی انگلوفیلش، ظل‌السلطان معروف، بود.»<sup>۸</sup>

با تمام این تفصیلات، اگر تأثیر تربیت آموزگار روسی ولیعهد را تنها دلیل فساد خصلت وی و مسئول کلیه اعمالی که بعد از رسیدن به سلطنت علیه منافع ایران انجام داد قلمداد کنیم بیگمان راه گزاف پیموده‌ایم. حقیقت این است که دربار پادشاه قاجاریه آغشته به يك رشته افکار و سنت‌های مضر استبدادی بود که تقریباً جنبه مسری داشت و تماس با این گونه افکار و آداب و سنن، روحيات و خصال کسانی را که در محیط درباری آن زمان پرورش می‌یافتند خواه ناخواه فاسد و خطرناک می‌ساخت. بدبختی حقیقی محمد علی میرزا در این بود که استعدادش برای اخذ تربیت غلط از بیشتر شاهان قاجار بیشتر بود.

\*\*\*

وی از سوی مادر نوه سیاستمدار بزرگ ایرانی میرزا تقی خان امیر کبیر بود و همین موضوع برخی از نمایندگان سیاسی خارجه را که مقیم تبریز بودند گاهی به این امید واهی که ولیعهد ایران پس از رسیدن به مقام سلطنت از روش جد نامدارش پیروی خواهد کرد دلخوش می‌ساخت. اما حقایق تلخ دوران سلطنت وی به زودی قلم بطلان بر همه این امیدها و آرزوها کشید و نشان داد که نفوذهای دیگری به مراتب قوی‌تر از نفوذ وراثت بر اعمال

### ○ تقی‌زاده در تاریخ اوایل انقلاب

مشروطیت ایران می‌نویسد که:

«این مرد (شاپشال) در ظرف سال‌هایی که در خلوت و جلوت همراه ولیعهد بود وی را طوری معتقد و مطیع به روس‌ها بار آورد که انصافاً مزیدی بر آن متصور نیست. مثال بارزی از این اعتماد و انقیاد آن بود که وقتی اینجانب محمد علی میرزا را پس از خلع از سلطنت و تحصن در سفارت روس در زرگنده بنا به تقاضای خودش ملاقات کردم در حضور دیگران به ترکی با من صحبت کرد و گفت: من چنان به قدرت و پشتیبانی روس‌ها متکی بودم که خیال می‌کردم آنها چین و ماچین را هم زیر نگین من خواهند آورد!!»

زیاد به این علما می نوشت همیشه تکثیر می شد و با آب و تابی هر چه تمامتر به شهرها و ایالات ایران مخابره می گردید. اما جواب این نامه‌ها (که غالباً برخلاف انتظار محمد علی شاه لحنی مشروطه خواهانه داشت) همیشه سانسور می شد به این معنی که شاه اجازه نمی داد مضمون آنها علنی گردد. در این ضمن هر آنگاه که شهرها و استانها با تلگراف از دربار وی استعلام می کردند که چرا متمم قانون اساسی امضاء نمی شود جواب شاه همیشه این بود که: «فعلاً منتظر پاسخ علمای نجف هستیم و تا آنها دستور ندهند من امضاء نخواهم کرد.»

مع الوصف، علی رغم این احترامی که در ظاهر همیشه برای علما قایل بود، عملاً کوچکترین وقعی به گفته‌ها و فتاوی آنان نمی گذاشت مگر هنگامی که آن حرف‌ها و آن فتواها به نفع مقاصد خودش باشد. برای محمد علی شاه دادن قول‌های مؤکد و قسم خوردن به قرآن مجید برای حفظ آن قول‌ها نوعی تفتن سلطنتی بود که چند ماه به چند ماه یک مرتبه تکرار می شد. اشاره به این موضوع شاید گوشه‌ای از خصایص او را روشن سازد که در اواخر سال ۱۳۲۵ قمری که نقشه انحلال مجلس و توقیف هیئت دولت را می کشید (و این همان نقشه‌ای است که در تاریخ مشروطیت ایران به کودتای عقیم معروف شده است) برای اغفال نمایندگان ملت و پوشیده نگاه داشتن دسیسه‌های پشت پرده، شخصاً به مجلس شورای ملی رفت و برای چهارمین بار به کلام الله مجید قسم یاد کرد که مشروطیت ایران را حفظ کند. مع الوصف، چند هفته بعد از ادای این سوگند، هیئت دولت را به کاخ سلطنتی احضار و همه‌شان

○ در بررسی روحیات محمد علی شاه ما به دو صفت اساسی که تقریباً کلیه اعمال سیاسی او را الهام می بخشند بر خورد می کنیم و این دو صفت بدبختانه همان دو شرط اصلی هستند که ماکیاول داشتن آنها را برای توفیق در فن زمامداری لازم شمرده است.

زاممداری لازم شمرده است. متفکر نامدار ایتالیایی در رساله مشهور خود به فرمانروایانی که مایل به پیروی از نصایحش هستند صریحاً اندرز می دهد که:

«هیچ پادشاه عاقلی نباید خود را پایبند حفظ حرمت قولی که داده است بشمارد و در رعایت آن قول، موقعی که برایش مسلم شده است که فایده قول شکنی بیشتر است، اصرار ورزد. قول‌ها در تحت شرایطی که دائماً در حال تغییر و تحولند داده می شوند و هر آنگاه که شرایطی که دادن قولی را ایجاد می کرده است منتفی شد پادشاه هیچ گونه تعهدی برای محترم شمردن قول خود ندارد.»<sup>۹</sup>

دومین نصیحت ماکیاول به پادشاهان این است که: «پادشاه ولو اینکه باطناً معتقد به مذهب نباشد چنان باید در ملاً عام رفتار کند که اتباعش حقیقتاً باور کند که وی به مذهب ایمان دارد.»<sup>۱۰</sup>

در بررسی اعمال و حرکات و روحیات محمد علی شاه، غالباً متوجه این نکته می شویم که وی بی آنکه کتاب ماکیاول را خوانده باشد هر دوی این شرایط را رعایت می کرده است. در تاریخ اخیر ایران کمتر پادشاهی این اندازه به قول و قسم خود بی اعتنا بوده است که محمد علی شاه و در عین حال کمتر پادشاهی به اندازه او مواظب بوده است که همیشه در چشم اتباع خود تاجداری خداشناس و معتقد به مذهب جلوه کند. کسروی در تاریخ مشروطیت ایران پس از ذکر شمه‌ای از خصال نامطبوع ولیعهد چنین می نویسد:

«به این صفات بد محمد علی میرزا، نظاهرات عوام فریبانه و دیندارانه‌اش را باید افزود زیرا همه ساله در دهه محرم تکیه برپا کردی، شب عاشورا با پای برهنه به کوجه‌ها افتاده چهل شمع به چهل مسجد بردی، و در رمضان در یکی از سه روز احیاء به مسجد حاج شیخ محمد حسین آمده و در پشت سر او نماز خواندی و کتاب‌های دعا به چاپ رسانیدی.»<sup>۱۱</sup>

محمد علی شاه در عرض دوره‌ای که با مشروطه خواهان مبارزه می کرد عریضه‌های بی دربی به علمای مرجع تقلید که مقیم عتبات عالیات بودند می نوشت و از آنها استدعا می کرد که نهضت مشروطیت ایران را تخطئه کنند. رونوشت نامه‌هایی که شاه با خضوع و خشوع



را به طرز نااندردانه توقیف کرد.

\*\*\*

از معایب دیگر این پادشاه بدبخت حرص و آزمندی فوق‌العاده‌اش بود. مخصوصاً طمع مفرطی که به جمع‌آوری مال و مکنت داشت غالباً او را (در دوران ولیعهدی) به ارتکاب اعمالی که به هیچ وجه برزنده‌شان و حیثیت پادشاه آینده کشور نبود وادار می‌کرد. کسروی در تاریخ خود می‌نویسد:

«جوان طمعکار با همه دارایی هنگفت و مقام شامخ ولیعهدی، از مردم آذربایجان پول (به رسم وام) می‌گرفت ولی بدهی‌های خود را هرگز نمی‌پرداخت. ستمگران محلی آذربایجان همین که از خوی و خصلت ولیعهد آگاه شدند با دادن پول یا به وسایل دیگر به او تقرب جسته و به پشت‌گرمی والی خود هر آنچه توانستند نسبت به باقی مردم ستم کردند.»<sup>۱۲</sup>

راتیسلاو (قسول بریتانیا در تبریز) در گزارش مورخ ژوئیه ۱۹۰۶ خود به تهران (که رونوشت آن برای وزارت خارجه بریتانیا ارسال شده) حتی روشن‌تر و روبازتر از این درباره کارهای بی‌رویه ولیعهد صحبت کرده است. او در این گزارش اظهار عقیده می‌کند که:

«نامحسوب بودن ولیعهد در تبریز اساساً ناشی از شرکت و دخالت او در امر احتکار غله در آذربایجان و بالا نگاهداشتن مصنوعی قیمت گندم است. دو تن از مالکان منتفذ آذربایجان که هر دو با ولیعهد همدست و در حفظ قیمت کنونی غله ذینفع هستند عبارتند از امام جمعه و ساعدالملک (بیگلر بگ تبریز). هر دوی این بزرگواران از محارم و مقربان ولیعهد هستند و اگر پشتیبانی محمد علی میرزا نبود هرگز نمی‌توانستند آذوقه مورد نیاز مردم تبریز را به نفع خود احتکار کنند. طبقه اعیان تبریز، با اینکه دل‌خوشی از ولیعهد ندارند به ظاهر جنبه احتیاط را رعایت می‌کنند و حرفی بر ضد والی خود نمی‌زنند ولی اشتباه خواهد بود اگر ما این سکوت را علامت رضا تلقی کنیم زیرا طمع فوق‌العاده والا حضرت (که از صفات مختص و مشهور ایشان است) دائماً مانند اجل معلق بالای سر این عده آویزان است و همه آنها در وحشت دائمی بسر می‌برند که مبادا ولیعهد هوس کند و مال و ثروت آنها را به زور از دستشان بگیرد.»<sup>۱۳</sup>

○ در تاریخ اخیر ایران کمتر پادشاهی این اندازه به قول و قسم خود بی‌اعتنا بوده است که محمد علی شاه و در عین حال کمتر پادشاهی به اندازه او مواظب بوده است که همیشه در چشم اتباع خود تاجداری خداشناس و معتقد به مذهب جلوه کند.

مجدالملک تبریزی برای مرحوم تقی‌زاده نقل می‌کرده است که روزی در زمان ولیعهدی محمد علی میرزا در تبریز، در باغ شمال شهر کنار استخر دائره‌وار صف کشیده بودیم و ولیعهد صحبت از آرزوهای اشخاص می‌کرد. هنگامی که نوبت ذکر آرزوی خودش رسید اظهار داشت که بزرگترین مکنون قلب وی آن است که روزی حاکم کرمان گردد. آذربایجانی‌ها از این حرف ولیعهد برآشفتنند و گلايه‌کنان عرض کردند که فرمایش والا حضرت توهینی به تمام آذربایجان است زیرا این ایالت همیشه مقام بزرگی در تشکیلات کشوری ایران داشته و از زمان فتح‌علی شاه قاجار ولیعهدنشین بوده است. حالا چه کم خدمتی از آنها بروز کرده است که والا حضرت حکومت کرمان را بر والیگری آذربایجان ترجیح می‌دهند. محمد علی میرزا پاسخ داد، بچه نباشید. منظور مرا درست نفهمیدید. مقصودم این بود که کرمانی‌ها مطیع و بی‌سروصدا هستند و به راحتی می‌شود پول و مالشان را گرفت. حتی اگر پوست مردم آنجا را بکنید صدا از احدی بلند نمی‌شود. اما اهالی آذربایجان به آسانی زیر بار زور نمی‌روند و غوغا و سر و صدا راه می‌اندازند و آبروی مرا می‌برند!»<sup>۱۴</sup>

\*\*\*

غالب پادشاهان قاجار به خرافات و سحر و جادو عقیده داشتند و شاید به همین دلیل بود که همیشه يك عده جادوگر (به اسم استخاره‌چی) بر اعمال و افکار آنها حکومت می‌کردند. اعتقاد شدید ناصرالدین شاه به کرامات ملیجک، ایمان تقریباً مذهبی مظفرالدین شاه به کرامات و استخاره‌های سید بحرینی، نمونه‌هایی از این سنخ فکر هستند. محمد علی شاه و همسرش (ملکه

نداشت چون بالاخره هر کسی در لحظه تردید، موقعی که قادر به اتخاذ تصمیم نیست، می‌کوشد با کمک گرفتن از رأی کسی دیگر بر شک و دودلی خود فائق آید و طرفداران محمد علی شاه ممکن است استدلال کنند و بگویند که وی در چنین لحظاتی که در ورطه حیرت و بلاتکلیفی گیر می‌کرده برای اتخاذ تصمیم به نیرویی فوق‌الطبیعه متوسل می‌شده است.

اما خطر این سنخ روحیه خرافی بیشتر در این بود که کسانی که این استخاره‌ها را برای وی تفسیر می‌کردند از مقربان دربارش بودند و به کنه افکار و خیالاتش آگهی کامل داشتند. آنها می‌دانستند که شاه طالب چه نوع تصمیم و چه نوع تفسیر است و بنابر این آیات قرآنی را درست به همان نحو که نیت نهانی شاه بود برای وی تفسیر می‌کردند. فرد مورد اعتماد شاه که این آیه‌ها را برای وی تفسیر می‌کرد مرحوم حاج سید محمد ابوطالب زنجانی بود که با اینکه از اعظم علمای آن دوره بشمار می‌رفت بدبختانه مردی بسیار مستبد و مخالف مشروطه بود.<sup>۱۶</sup>

رسم محمد علی شاه بر این بود که در لحظه تردید نظر خود را (یعنی نیت خود را) روی صفحه کاغذ می‌نوشت و برای حاج سید ابوطالب می‌فرستاد و از او خواهش می‌کرد که عین آیه قرآن را همراه با تفسیری که شخصاً درباره نیک و بد بودن استخاره کرده است کتباً برای شاه بفرستد. صورت این استخاره‌ها و جواب‌های کتبی مرحوم حاج میرزا ابوطالب خوشبختانه بعد از رفتن محمد علی شاه از ایران کماکان در کتابخانه سلطنتی باقی ماند و همه آنها بعداً (در حدود ۲۸ سال پیش) در مجله معروف یادگار منتشر گردید. قسمتی از این استخاره‌ها که در پائین نقل می‌شود نمونه‌ای از روحیات، طرز فکر، و خلیجانات ضمیر پادشاهی است که مشغول مبارزه با ملت و در فکر برانداختن اساس مشروطیت است.

محمد علی شاه فطر تا فوق‌العاده جبون و رویهم‌رفته مردی بسیار ترسو بود و شاید اگر اطرافیانش می‌گذاشتند خویشان را در موقعی بهتر و مناسب‌تر از بار سلطنت ایران که آشکارا بر دوشش گرانی می‌کرد خلاص می‌ساخت و بی‌کشمکش و جدال از سلطنت استعفا می‌داد و بی‌کار خود می‌رفت. بدبختانه هم سفارت روس و هم درباریان مرتجع (که منافع غیر-مشروع خود را در ادامه نظام

○ محمد علی شاه در عرض دوره‌ای که با مشروطه خواهان مبارزه می‌کرد عریضه‌های پی‌درپی به علمای مرجع تقلید که مقیم عتبات عالیات بودند می‌نوشت و از آنها استدعا می‌کرد که نهضت مشروطیت ایران را تخطئه کنند. رونوشت نامه‌هایی که شاه با خضوع و خشوع زیاد به این علما می‌نوشت همیشه تکثیر می‌شد و با آب و تابی هر چه تمام‌تر به شهرها و ایالات ایران مخابره می‌گردید. اما جواب این نامه‌ها (که غالباً بر خلاف انتظار محمد علی شاه لحنی مشروطه خواهانه داشت) همیشه سانسور می‌شد به این معنی که شاه اجازه نمی‌داد مضمون آنها علنی گردد.

جهان) نیز شدیداً به سحر و جادو و فال‌گیری عقیده داشتند و می‌شود گفت که از این حیث تقریباً گوی سبقت را از آباء و همگان ربوده بودند.

تقی زاده در تاریخ اوایل انقلاب مشروطیت ایران می‌نویسد:

«آن بدبخت (مقصودش محمد علی شاه است) خیلی هم پیرو خرافات و عقاید عامیانه بود و به آخوندهای نادان و فاسد می‌گروید. اعمال روزانه‌اش با استخاره انجام می‌شد. در عرض روزهایی که از سلطنت استعفا کرده و به سفارت روس پناهنده شده بود من و چند نفر از نمایندگان ملت غالباً در زرگنده (مقر تابستانی سفارت روس) به دیدنش می‌رفتیم که بعضی کارهای حقوقی و امضای مقاوله نامه و غیره را انجام دهیم. یک روز بارونفسکی (مستشار سفارت روس) با تعجب به من گفت این پادشاه سابق شما از صبح تا شام فال می‌گیرد و مقصودش همان استخاره کردن محمد علی شاه با قرآن بود.»<sup>۱۵</sup>

حال اگر استخاره‌های محمد علی شاه فقط مربوط به کارهای شخصی و خصوصی وی بود چندان اشکال

ماقدمولآثار هم و کلی شیء احصیناه فی امام مبین.»  
تفسیر: انشاءالله خوب است با خوف و زحمت لیکن  
چون زنده کردن مرده است خوبی به قاعده ندارد و شاید  
ریاست بزرگی هم در ضمن ایجاد شود. (!!)

در مورد استخاره‌ای که در پائین نقل می‌شود توضیح  
مختصری لازم است.

اندکی پیش از کودتا (یعنی در اواخر ماه مه ۱۹۰۸) که  
روابط بین شاه و مجلسیان به اوج وخامت رسیده بود

○ مارلینگ (کاردار سفارت بریتانیا در  
تهران) به سردار دگری (وزیر خارجه  
بریتانیا) گزارش داده بود که جان شاه در خطر  
است:

«دیشب از نخست‌وزیر ناصرالملک  
شنیدم که کابینه‌ی وی دلایل محکم و  
تردیدناپذیر در دست دارد که شاه مشغول  
تهیه اغتشاش و بی‌نظمی در تهران است... به  
عقیده ناصرالملک منظور عمده شاه از تمام  
این کارها و تحریکات گوناگون که می‌کند  
یک چیز بیشتر نیست و آن برانداختن رژیم  
مشروطه است... شاپشال روسی که شب و  
روز با شاه است از همه بیشتر به آتش این گونه  
افکار و اغتشاشات دامن می‌زند و ناصرالملک  
سوءظن قریب به یقین دارد که شاه از روس‌ها  
برای برانداختن مجلس پول می‌گیرد. از این  
جهت نظر خود را با کمال صراحت پیش من  
ابراز کرد و گفت که اگر مردم تهران بویی از این  
قضیه ببرند که پادشاه آنها برای انهدام مجلس  
از روس‌ها پول می‌گیرد جان خود شاه در  
خطر خواهد بود...»

استبدادی تشخیص می‌دادند) هر بار که شاه ایران  
می‌خواست چنین تصمیمی بگیرد رأی وی را به ای  
نحوکان بهم می‌زدند و نمی‌گذاشتند از سلطنت کناره  
بگیرد. در این مورد بدنیست نوشته‌ی خبرنگار روسی  
ماموتوف را که در سطور پیشین نقل شد مجدداً تکرار  
کنیم: «در آن روزهای پر آشوب، شاه اول می‌خواست  
استعفا بدهد و به عنوان پناهنده‌ای سیاسی در سفارت روس  
متحصن گردد ولی روس‌ها جداً با این نظر مخالف بودند و  
او را به کمک شاپشال از این تصمیم منصرف ساختند.»

ولی ظاهراً غیر از شاپشال کسانی دیگر هم در این  
قضیه (یعنی بهم زدن تصمیم شاه) دخالت داشته‌اند و  
استخاره‌هایی که در پایین نقل می‌شود مؤید این مطلب  
است.

بسم الله الرحمن الرحيم

پروردگارا، با ملایمت و مصالحت از سلطنت استعفا  
کنم صلاح من است استخاره خوب بیاید والا فلا. یا الله یا  
دلیل المتحیرین.

محمد علی

جواب استخاره (به خط مرحوم حاج میرزا ابوطالب

زنجانی)

آیه‌ای که در جواب آمده این است: «فلوان لنا کرة  
فکون من المؤمنین ان فی ذلك لآیة و ماکان اکثرهم  
مؤمنین.»

این آیه مربوط به گناهکارانی است که گرفتار می‌شوند و  
تمناً می‌کنند که خداوند آنها را به دنیا عودت دهد تا مؤمن  
شوند و دیگر گرد خطا نگردند. تفسیر: اگر راجع به شخص  
اعلیحضرت شهریاری است خوب نیست و هرگاه مقصود  
سخت‌گیری به دیگران باشد خیلی خوب است. (!!)

استخاره‌ای دیگر به همین مناسبت:

بسم الله الرحمن الرحيم

پروردگارا، اگر من از این سلطنت استعفا و بکلی خود  
را خارج کنم و سلطان احمد رابه جای خود به سلطنت  
برقرار کنم عاقبت برای من خوب است و پشیمانی ندارد  
که استخاره خوب بیاید والا فلا. یا الله. یا دلیل المتحیرین.  
محمد علی

جواب استخاره

آیه‌ای که آمده این است: «انا نحن نحی الموتی فنکتب



جان شاه در خطر است:

«دیشب از نخست‌وزیر ناصرالملک شنیدم که کابینه وی دلایل محکم و تردید ناپذیر در دست دارد که شاه مشغول تهیه اغتشاش و بی‌نظمی در تهران است... به عقیده ناصرالملک منظور عمده شاه از تمام این کارها و تحریکات گوناگون که می‌کند یک چیز بیشتر نیست و آن برانداختن رژیم مشروطه است... شاپشال روسی که شب و روز با شاه است از همه بیشتر به آتش این گونه افکار و اغتشاشات دامن می‌زند و ناصرالملک سوءظن قریب به یقین دارد که شاه از روس‌ها برای برانداختن مجلس پول می‌گیرد. از این جهت نظر خود را با کمال صراحت پیش من ابراز کرد و گفت که اگر مردم تهران بوئی از این قضیه ببرند که پادشاه آنها برای انهدام مجلس از روس‌ها پول می‌گیرد جان خود شاه در خطر خواهد بود...»<sup>۱۷</sup>

بعد از قضیه پرتاب نارنجک، محمد علی شاه که ذاتاً مردی جبون و بی‌نهایت در حفظ جاننش محتاط بود دیگر جرئت نمی‌کرد که در ملاء عام دیده شود ولی در آن روزهای آخر عمر مشروطیت که روس‌ها تصمیم گرفته بودند مجلس را به دست او نابود سازند اهمیت قضیه ایجاب می‌کرد که شاه موقتاً از تهران خارج و به باغشاه که در آن تاریخ خارج از محدوده تهران بود منتقل گردد. محمد علی شاه مردد بود که چه کار کند و در بحبوحه این تردید دوباره از قرآن مشورت کرد:

بسم الله الرحمن الرحيم

پروردگارا، فردا که روز پنجشنبه بیست و هفتم است از

○ جان استوارت میل در رساله آزادی می‌نویسد که تعصب مردم بد برای حفظ اصولی که به آن ایمان دارند (ولو اصول غلط) به هیچ وجه کمتر از تعصب مردم خوب برای حفظ اصول صحیح نیست زیرا خوب و بد (لا اقل در قلمرو سیاست) چیزهایی نسبی هستند.

عبدالملك رئيس ايل قاجار خود را به میان انداخت که شاید سازشی بین ملیون و شاه به وجود آورد. شرط اصلی شاه برای کنار آمدن با مجلس این بود که روزنامه‌ها و خطبای ملی دست از تنقید اعمال او بردارند. در مقابل این شرط، زعمای ملیون هم درخواست می‌کردند که شش تن از مرتجعان درجه اول درباری از کار برکنار و از پیرامون مقام سلطنت دور شوند. این شش نفر عبارت بودند از: امیر بهادر جنگ - شاپشال خان - مفاخرالملک - امین‌الملک - موقرالسلطان - مجلل‌السلطان.

در گیسودار این تردید محمد علی شاه دوباره به فکراستخاره کردن افتاد و نیت خود را بدین شرح برای حاج میرزا ابوطالب زنجانی نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

پروردگارا، اگر در این مقدمه که مردم و انجمن‌های ملی حسین پاشا خان، امیر بهادر جنگ و غیره را نمی‌خواهند سختی کنم و جواب سخت بدهم صلاح من است استخاره خوب بیاید و الا فلا. یا الله. یا دلیل المتحیرین.

محمد علی

جواب استخاره:

آیه‌ای که آمد این است: «ما منعك ان تسجد لما خلقت بیدی استکبرت ام کنت من العالمین.»  
ظهور قهر و غضب خداوندگار است بر شیطان که می‌فرماید چه مانع شد از اینکه سجده نکردی و کوچکی نمودی به کسی که ما او را به قدرت خود آفریده بودیم. بلندپروازی کردی. آیا از بزرگان بودی؟  
تفسیر: برای استنطاق و محاکمه خیلی خوب است و برای غیر آن خوبی ندارد.

اما استخاره‌ای که ذیلاً نقل می‌شود مقدمه جالب‌تری دارد. در اواخر فوریه ۱۹۰۸ سوءقصدی به جان محمد علی شاه با نارنجک صورت گرفت که منجر به کشته شدن راننده شاه (که اتومبیل سلطنتی را احتیاطاً خالی حرکت می‌داد) و زخمی شدن چند نفر از ملتزمان رکاب گردید ولی به خود محمد علی شاه که در کالسکه عقبی حرکت می‌کرد آسیبی نرسید. تقریباً سه ماه و نیم پیش از اتفاق این قضیه، مارلینگ (کاردار سفارت بریتانیا در تهران) به سردار دگری (وزیر خارجه بریتانیا) گزارش داده بود که

خانه خارج شوم خوب است استخاره خوب بیاید و الا فلا. یا الله یا دلیل المتحیرین.

محمد علی.

جوابی که مرحوم حاج میرزا ابوطالب زنجانی به این استخاره داده مخصوصاً از این حیث شایان توجه است که وی در این مورد (به عکس موارد دیگر) اصل آیه را ذکر نکرده بلکه نظر خود را به صورت تفسیری از آن آیه خدمت شاه عرضه کرده است. در ذیل نامه سلطنتی چنین می نویسد:

چندی پیش به عرض حضور شوکت ظهور بندگان اعلی حضرت اقدس همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه رسانده بود که هرگاه قصدی که اعلام شده مربوط به شخص همایونی باشد البته اقدام نفرماید صحیح نیست. حالاً هم مجدداً به عرض می رساند آیه قرآن در این مورد صریح است و برخلاف آن هرگز نمی توان راهی تجویز کرد. اگر رأی انور شهر یاری اقتضاء حرکت به خارج شهر فرمایند ممکن است غره یا دوم ماه آینده (آنهم پس از استخاره مجدد) این کار را صورت دهند. اگر استخاره خوب آمد اول به باغ شاه و از آنجا در معیت اردوی همایونی به شمیران تشریف فرما شوند و لزومی هم ندارد که وقت حرکت رسماً و قبلاً اعلام گردد. ممکن است اعلیحضرت بطور ناشناس از شهر خارج شوند. بنده خود عکس امپراتور روس را در لباس قزاقی همراه بیست نفر قزاق دیدم که ابدأً از دیگران تشخیص داده نمی شد. با وضع کنونی مملکت احتیاط لازم است و شرط اول احتیاط این است که همیشه اردویی از قزاق و سوار کشیکخانه و یک فوج سرباز در اطراف سلطنت آباد و صاحبقرانیه ملتزم رکاب باشند. عقل مردم ایران در چشمشان است. هیمنه و هیبت سلطنت از انظار رفته است باید آن را عود داد. ناخوشی مزمن دعاگو مانع از شرف اندوزی شد و گرنه خیلی عرایض صادقانه به حضور اقدس اعلی می رسانید...»

روس ها هم عین این عقیده را داشتند که احترام سلطنت استبدادی در ایران از بین رفته است باید آنرا عود داد ولی راه حلی که آنها برای این موضوع در نظر گرفته بودند انجام کودتای نظامی و برانداختن مجلس به نیروی

○ محمد علی شاه نمونه ای کامل از جابران دیرین شرق بود و زندگانی اش مانند آینه ای صفات و رو حیات این گونه جابران را منعکس می ساخت. مستبد، بدقول، بدنفس، حسود، قدرت پرست، بدخواه ملت، ترسنده از اقویا، زورگو به ضعیفان، متفرعن، عاشق مال دیگران، ولی با تمام این معایب پادشاهی نسبیه باهوش بود که در فن سیاست بازی شرقی (که عصاره اش نیرنگ و دغل بازی است) تقریباً می شود جز نخبگان حسابش کرد.

قهریه بود. نقشه این کار سرانجام تهیه شد و به تصویب اولیای حکومت تزاری در پترزبورگ هم رسید ولی محمد علی شاه خیلی می ترسید که مبادا تاج و تخت خود را در این میانه از دست بدهد (و تاریخ نشان داد که این ترس شاهانه بيمورد نبوده است). استخاره ای که در پائین نقل می شود مربوط به این دوره بحرانی است:

بسم الله الرحمن الرحيم

پروردگارا، اگر من امشب توپ به در مجلس بفرستم و فردا با قوه جبریه مردم را ساکت نمایم خوب است و صلاح است استخاره خوب بیاید و الا فلا. یا دلیل المتحیرین. یا الله.

محمد علی.

جواب استخاره

آیه ای که آمده این است: «فل لاتخافا ننی معکما اسمع واری فاتیاه فقولاله انار سولا ربك فارسل معنا بنی اسرائیل.»

تفسیر: در این آیه خداوند به حضرت موسی و حضرت هارون علیهم السلام حکم می کند که نزد فرعون بروند و بگویند که آنها فرستاده خدا هستند و از جانب خدا مأموریت دارند به فرعون ابلاغ کنند که بنی اسرائیل را آزاد

می‌داند. کرورها به دزدی مالک شده‌اند.

۲- میرزا حسین خان مؤتمن الملک<sup>۱۹</sup> را از وزارت تجارت تغییر بدهم؟

جواب - آیه مربوط این است: «او تأنی باللّه والملائکة قبیلاً او یكون لك بیت الی آخر»

تفسیر: این آیه دلیل بر نفاق آنها می‌نماید ولیکن تغییر دادن این شخص حالا خوب نیست چون ممکن است اعلیحضرت مجدداً او را مورد مرحمت قرار دهند و آن صحیح نخواهد بود. پس عجالاً اگر همین طور در منصب خود باقی بماند بهتر است تا وقت دیگر.

۳- میرزا حسن خان مستوفی الممالک را از وزارت جنگ تغییر بدهم؟

جواب - آیه مربوط این است: «ان الشیطان لکم عدواً فاتخذوه عدواً انما یدعو حزبه لیكونو من اصحاب السعیر»

تفسیر: آیه شریف صریحاً مشعر به بدذاتی و عداوت این شخص است. قوه قهریه (نظامی) مملکت هرگز نباید در دست آدمی باشد که نه سررشته دارد و نه سابقه خدمت در نظام. قطع نظر از تمام این نقایص، او پرورده و تربیت شده میرزا علی اصغر خان (امین السلطان) دشمن دین و دولت است و تغییر دادنش به حکم همان آیه که می‌گوید فاتخذوه عدواً لازم است. دیگر رأی رأی اقدس همایونی است. شخص شخیص پادشاه از همگان اعقلند و خداوند بی سبب سلطنت را به کسی نمی‌دهد.

ملك الملوك اذا وهب لا تسئلن عن السبب

نکته جالب در تمام این استخاره‌ها این است که مضامین آنها (البته به حسب «تصادف محض») کاملاً با نظر سفارت روس تطبیق و هماهنگی داشته است!!

\*\*\*

با تمام این تفصیل، محمد علی شاه از هوش و فطانت جبلی بی بهره نبود ولی بدبختانه آن هوش را غالباً (به تحریک و سعایت اطرافیان مغرض) در راهایی که سرانجام به ضرورش تمام می‌شد بکار می‌انداخت.

تقی زاده در تاریخ اوایل انقلاب می‌نویسد که آن بدبخت (یعنی محمد علی شاه) از مستشاران مغرض احاطه شده بود و هر چه بر سرش آمد نتیجه گوش دادن به حرف امثال مشیرالسلطنه و آخوندهای مغرض درباری بود.

در اینجا باید توجه داشت که قضاوت تقی زاده قضاوت

○ بارها دیده شده بود که محمد علی شاه هر وقت موقعیت خود را ضعیف احساس می‌کرد فوق العاده معقول و سربراه می‌شد و نامه‌های پر از تملق و خشوع به امثال بهبهانی می‌نوشت ولی در لحظه اقتدار آنآ به رسم و آئین استبداد بر می‌گشت و مثلاً به سربازان خود دستور می‌داد که ریش سفید آن رهبر روحانی را بکنند یا اینکه تن ناتوان یک روحانی محترم دیگر (سید محمد طباطبایی) را با لگد و قنناق تفنگ مجروح سازند!

و همراه آنها به ارض موعود روانه سازد. قسمت قبلی این آیه هم تصریح دارد که: «ترسید با شما هستیم می‌بینیم و حرف‌ها را می‌شنویم.»

از این جهت اعلیحضرت همایونی حتماً باید به این کار اقدام فرمایند غلبه قطعی است گرچه در اول زحمت هم داشته باشد.

آخرین نمونه این استخاره‌ها که متن آن در پائین نقل می‌شود مربوط به مورد خاصی است که در آن ظاهراً خیال ترمیم کابینه را داشته ولی در عزل و نصب وزیران دچار تردید بوده است. جواب استخاره‌ها از این حیث جالبند که در همه آنها مرحوم حاج میرزا ابوطالب زنجانی نظر مستقل خود را با نظر الهی بهم آمیخته و حب و بغض شخصی را به نحوی که گوئی امر و ارشاد الهی است به آن پادشاه بدبخت تلقین کرده است. متن نامه شاه چنین است: «استخاره فرمائید که این اشخاص را تغییر بدهم خوب است یا نه؟»

۱- میرزا حسن خان مشیرالدوله<sup>۱۸</sup> را از وزارت علوم تغییر بدهم یا نه؟

جواب آیه مربوط این است: «لاضیر انا للربنا منقلبون». تفسیر: هیچ عیب ندارد خودش و پدرش و خانواده‌اش را بنده مثل خانواده مخبرالدوله خاین دولت

مشروطه خواهان حامی و نگهدار اصول مشروطیت معرفی نمود!

مرحوم ناظم الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایرانیان می نویسد:

«موقعی که این رقعه در مجلس خوانده شد صدای زنده باد ولیعهد، از تمام حضار برخاست و همه با خرسندی خاطر سلامت و سعادت وجود ولیعهد را از خداوند خواستند.»<sup>۲۱</sup>

نسلی که این مقاله را می خواند بدبختانه (با خوشبختانه) آن منظره را ندیده است ولی ظاهراً منظره جالبی بوده است. گوسفندان بیخبر دست به دعا برداشته و برای سلامتی وجود گرگ دعا می کرده اند! ماکیاول در آن قسمت از کتاب خود که استعداد توده های غافل و بیخبر را برای گول خوردن تشریح می کند ظاهراً همین گونه اشخاص را که در هر عصری پیدا می شوند در نظر داشته است.

مثالی دیگر از هوش شیطانی این پادشاه را تقی زاده در

○ همان شبی که فردای آن قرار بود کودتا صورت گیرد و مجلس به توپ بسته شود، شاه تمام مقدمات فرار خود را (به احتمال شکست کودتا) تهیه دیده و تمام اسباب و اثاث و جواهرات و اشیاء نفیس خود را در چمدان ها محکم بسته و به سربازان کشیکخانه امر کرده بود که همچنان مسلح بمانند و زین اسب ها را بر ندارند تا اگر توطئه بر ضد ملت شکست خورد او و همراهانش بتوانند خود را بادآسا به سفارت روسیه برسانند. از این قرار، در عرض ساعاتی که قزاق ها در میدان بهارستان می جنگیدند خود شاه در قزاقخانه آماده فرار بود!

یک فرد مشروطه خواه است یعنی قضاوت مردی است که به اصول حکومت پارلمانی ایمان دارد و طبعاً اعمال پادشاهی را که یک عمر برای برانداختن آن اصول توطئه و فعالیت می کرده است غلط و خود او را گمراه و خطاکار می شمارد. اما قضیه از نظر گاه محمدعلی شاه به طور حتم صورت دیگری داشته است زیرا او نیز بر اساس معتقدات خود و به علت آن تربیتی که از عهد کودکی دریافت کرده بود واقعاً تصور می کرد که حفظ اصول استبداد به نفع ایران است و هر آن پادشاهی که ودیعه اجداد خود را (که در نظرش حکومت استبدادی قاجاریان بود) به رایگان از دست بدهد به شأن و حیثیت دودمانش خیانت کرده است! لیبرال معروف انگلیسی جان استوارت میل در رساله آزادی می نویسد که تعصب مردم بد برای حفظ اصولی که به آن ایمان دارند (ولو اصول غلط) به هیچ وجه کمتر از تعصب مردم خوب برای حفظ اصول صحیح نیست زیرا خوب و بد (لااقل در قلمرو سیاست) چیزهایی نسبی هستند.

از این قرار، وجود ایمانی محکم (ولی آمیخته به اشتباه) باعث شد که محمد علی شاه غالباً در راستای منحرف، یعنی در جهت حفظ اصول استبداد، حرکت کند و البته اطرافیان مغرض نیز تمعد داشتند که وی هرگز از خواب غفلت بیدار نشود و همان طور چشم بسته به سوی پرتگاه پیش تازد. شاه به حکومت استبدادی ایمان داشت (زیرا جز این درسی از مکتب استاد نیاموخته بود) و بدبختانه آموزگاران و آمیزگاران کسان نبودند که بکوشند تا این غرور فطری پادشاهان (یعنی حب قدرت مطلق را) در وجودش تعدیل کنند و گر نه، باز تکرار می کنم، محمدعلی شاه از هوش و فطانت جبلی بی بهره نبود.

مثلاً آن نامه مشهور وی را که در زمان ولیعهدیش از تبریز به سید عبداللّه بهبهانی نوشته است انصافاً باید از شاهکارهای مکر و حیله که هدفش گول زدن یکی از رهبران بزرگ مشروطه بوده است بشمار آورد.<sup>۲۰</sup>

چنانکه غالب مورخان این دوره تصدیق کرده اند اثر همین نامه بود که تشبثات طولانی عین الدوله و شعاع السلطنه را (برای انتقال ولیعهدی از محمدعلی میرزا به شعاع السلطنه) در یک چشم بهمزدن باطل کرد و جابر جوانی را که به خون مشروطیت تشنه بود در نظر

سفید آن رهبر روحانی را بکنند یا اینکه تن ناتوان يك روحانی محترم دیگر (سید محمد طباطبایی) را با لگد و قنداق تفنگ مجروح سازند!

در عرصه سیاست غالباً دست به اعمال و تظاهراتی می‌زد که ابدأ با وضع و موقعیت ضعیف تناسب نداشت و به همین دلیل هنگام مواجهه با رقیبان خونسرد و قوی پنجه که دستان ضعیف او را خوانده بودند دست و پای خود را آنآ گم می‌کرد و عجز خود را آشکارا بروز می‌داد. موقعی که ناصر الملک نخست‌وزیر وقت را با آن طرز ناجوانمردانه به کاخ سلطنتی احضار کرد هدفی جز کشتن آن سیاستمدار بدبخت نداشت و حتی دستور قتلش را نیز محرمانه صادر کرده بود. اما به محض اینکه سرو کله جرج چرچیل (دبیر شرقی سفارت انگلیس) در کاخ سلطنتی پیدا شد که با لحنی شدید عواقب این عمل را به شاه گوشزد می‌کرد، اعصاب محمد علی آنآ فرو شکست و درحالی که از ترس چرچیل زبانش به لکنت افتاده بود همانجا و همان دم دستور آزادی ناصر الملک را صادر کرد.

یا مثلاً در آن شب تاریخی که خود را در پناه شمشیر افسران روسی به قزاقخانه رساند همین قدر که ترسش اندکی تسکین یافت و به خیال خود توانست نفسی راحت بکشد رئیس مجلس را به اتفاق عده‌ای از رهبران مشروطه به باغشاه احضار کرد و با لحنی نخوت آمیز به آنان گفت: «اجداد من این مملکت را به نیروی شمشیر تصاحب

یکی از آثارش ذکر کرده است. وی می‌نویسد که در اوایل انقلاب مشروطیت بر سر اقتباس همین کلمه «مشروطه» کشمکش شدیدی میان شاه و مجلس شروع شد.

قریب يك هفته مذاکرات بین طرفین ادامه داشت و هر دو طرف روی حرف خود ایستادگی می‌کردند تا اینکه شاه دفاعتاً نیرنگی بکار برد به این معنی که اعلام داشت وی حاضر است «حکومت مشروعه» به ملت ایران بدهد ولی «حکومت مشروطه» را قبول ندارد. همین حرف شاه اختلافی در خود مجلس انداخت چونکه علمای منتفذ پیشنهاد او را قبول کردند و روشنفکران مجلس هم در مقابل قدرت و نفوذ مخالفین کاری نمی‌توانستند انجام دهند و خلاصه کم مانده بود حرف دولتیان پیش برود که ناگهان از گوشه مجلس نعره مردانه مشهدی باقر بقال (وکیل صنف بقال) بلند شد که خطاب به علما می‌گفت: «آقایان، قربان علم و کرم شما، مایخه چرکین‌های عوام اصطلاحات عربی و این قبیل چیزها سرمان نمی‌شود. ما جانی کنده و مشروطه گرفته‌ایم و حالا شما می‌خواهید آن را به اسم مشروعه از دست ما بگیرید. ما ابدأ زیر بار نخواهیم رفت.» تقی‌زاده می‌نویسد که نعره این وکیل با ایمان و بیسواد نقشه نیرنگ آمیز محمد علی شاه را باطل کرد و کاری به نفع مشروطیت انجام داد که حتی اعضای روشنفکر و تحصیلکرده مجلس در آن زمان هرگز نمی‌توانستند نظیر آن را انجام دهند.<sup>۲۲</sup>



محمد علی شاه نمونه‌ای کامل از جابران دبیرین شرق بود و زندگانی‌اش مانند آینه‌ای صفات و روحیات این گونه جابران را منعکس می‌ساخت. مستبد، بدقول، بدنفس، حسود، قدرت‌پرست، بدخواه ملت، ترسنده از اقویا، زورگو به ضعیفان، متفرعن، عاشق مال دیگران، ولی با تمام این معایب پادشاهی نسبه باهوش بود که در فن سیاست‌بازی شرقی (که عصاره‌اش نیرنگ و دغل‌بازی است) تقریباً می‌شود جز نخبگان حسابش کرد.<sup>۲۳</sup>

بارها دیده شده بود که محمد علی شاه هر وقت موقعیت خود را ضعیف احساس می‌کرد فوق‌العاده معقول و سربراه می‌شد و نامه‌های پر از تملق و خشوع به امثال بهبهانی می‌نوشت ولی در لحظه اقتدار آنآ به رسم و آئین استبداد بر می‌گشت و مثلاً به سر‌بازان خود دستور می‌داد که ریش

○ تشابه عجیبی بین سرنوشت محمد علی و تقدیر نیکولای دوم (آخرین امپراتور روسیه) به چشم می‌خورد زیرا آن تاجدار بدبخت روسی نیز به طرز عجیبی تحت تأثیر زن خرافی‌اش (ملکه آلكساندرا) قرار داشت و نقشی که این زن با نفوذ در انهدام سلطنت شوهرش بازی کرد مورد تصدیق تمام مورخان معتبر اروپایی است.



جان، دیدی چه به سر من آوردند! عرض کردم هیچ کس بشما کاری نکرد جز خودتان. و هنوز هم ول کن معامله نیستید اقلأً حالا که آمدید سفارت دیگر به حرف کسی گوش ندهید و کارتان را از این بدتر نکنید. بعد نشست روی نیمکت هر چه اصرار کرد روی نیمکت نشستیم پائین نشستیم. شاه هم آمد پائین نشست و گفت عمه جان مرا سرزنش نکن و نگو که از ترس به سفارت آمدم. آمدنم از روی ترس نبود. دیدم این سلطنت دیگر به درد من نمی خورد. گیرم با اینها صلح کردم یا زورم رسید و تمام مردم را کشتیم باز رعیت ایران، این نوکرهای نمک بحرام، مرا دوست نخواهند داشت. من با يك مملکت دشمن چه کنم... حالا خیال دارم بروم روسیه. ملکه و بچه‌ها را در ادسا می گذارم و خودم می روم پیش امپراطور ببینم چه می شود...»<sup>۲۴</sup>

در تمام مدتی که این مصاحبه دردناک ادامه داشت همسر محمد علی شاه (ملکه جهان) در اطاق حاضر بود و شاه که فوق العاده از او حساب می برد طبعاً نمی خواست (یا نمی توانست) اندکی واضح تر از این پیش عمه اش درددل کند و عقده درونی خود را بدانسان که واقعاً حس می کرد بیرون ریزد. از این رو فقط با اشاره ای (عمه جان دیدی چه بلا به سر من آوردند!) از روی مطلب گذشت و دیگر از کسانی که مسبب حقیقی آن بلا بودند به اسم و رسم نام نبرد. اما سالها بعد از این قضیه که به اتفاق خانواده اش از ادسا به اسلامبول آمده و در این شهر مقیم شده بود روزی نماینده ای از سفارت ایران پیش وی رفت تا به نام سفیر کبیر از بعضی کارهای ناخوشایند ملکه (منجمله بکار انداختن تاکسی های کرایه ای در اسلامبول و استنکاف از پرداخت عوارض آنها به شهرداری) که مغایر شأن خاندان سلطنتی بود و به نام نیک ایرانیان مقیم عثمانی لطمه می زد پیش شاه سابق شکایت کند. محمد علی شاه که حقیقتاً برای لحظه ای از کارهای بی رویه زنش عصبانی شده و زمام اختیار از کفش بدر رفته بود این بار عقده های درونی خود را آشکارا بیرون ریخت و به مامقانی<sup>۲۵</sup> که حامل پیغام سفارت بود گفت:

«چه کنم! باعث تمام بدبختی های گذشته من این زن است و اعمال اوست که مرا به این روز سیاه نشانده!»  
این حرف شاه سابق ایران را با کمی قید و تعدیل

کرده اند و من نیز تصمیم دارم که سپرده نیاکانم را به قوه شمشیر نگاهدارم و برای اجرای این منظور اگر ضرورت ایجاد کند در رأس سربازان و قزاقان باوقایم جنگ خواهم کرد تا فاتح شوم یا اینکه بمیرم!».

مع الوصف، در عرض همان شبی که فردای آن قرار بود کودتا صورت گیرد و مجلس به توپ بسته شود، شاه تمام مقدمات فرار خود را (به احتمال شکست کودتا) تهیه دیده و تمام اسباب و اثاث و جواهرات و اشیاء نفیس خود را در چمدانها محکم بسته و به سربازان کشیکخانه امر کرده بود که همچنان مسلح بمانند و زین اسبها را بردارند تا اگر توطئه بر ضد ملت شکست خورد او و همراهانش بتوانند خود را باد آسا به سفارت روسیه برسانند. از این قرار، در عرض ساعاتی که قزاقها در میدان بهارستان می جنگیدند خود شاه در قزاقخانه آماده فرار بود!



کودتا موفق شد ولی استبداد صغیر بیش از سیزده ماه طول نکشید. قوای متحد ملیون سرانجام تهران را فتح کرد و به عمر سلطنت سی ماهه محمد علی شاه خاتمه داد. جابری لافزن که کلاه را پس معرکه دید آناً به سفارت روسیه پناهنده شد و شخصاً اقرار کرد که با همین عمل از تاج و تخت ایران نیز چشم پوشیده است. وضع رقت بار او را در سفارت روس هیچ کس بهتر از عمه اش ملکه ایران (دختر ناصرالدین شاه و زن ظهیرالدوله) وصف نکرده است.

«... محمد علی شاه توسط همسرش ملکه جهان به من پیغام داده بود که دلش برای دیدن من تنگ شده است و می خواهد مرا ببیند. کالسه که خبر کردیم و من و فروغ الملوك رفتیم سفارت روس. به شاه معزول و خانواده اش در همین عمارت بزرگ سفارت روس اطاق داده اند و پدر زنش نایب السلطنه در منزل شخصی وزیر مختار اقامت دارد. چند اطاق دیگر هم آن طرف هست که برای اقامت ظل السلطان تخصیص داده شده است. نوکرهای پادشاه همه او را گذاشته و رفته اند. فقط عبدالله خان خواجه و مجلل السلطان و يك آبدارچی و يك قهوه چی باقی مانده است. شاه وارد شد. چه شاهی! چه شاهی! ای بیچاره شاه! چه عرض کنم راستی هر کس ببیند دلش می سوزد. تا چشمش به من افتاد هر چه کرد خودداری کند نتوانست. بی اختیار گریه کرد و گفت عمه

ملکه شروع به سحر و جادو برای پیشرفت کار شوهرش کرد. در عرض این مدت همه روزه جمعی از جادوگران یهودی تهران در کاخ نایب السلطنه جمع می شدند و در آنجا مشغول خواندن اوراد و انجام تشریفات مخصوص برای انهدام مجلس بودند. از جمله کارهای این جادوگران که تحت نظارت دقیق ملکه صورت می گرفت این بود که روزی به عده و کلاهی مجلس گوسفند به کاخ آوردند و دنبه های آنها را آتش زدند و به نایب السلطنه و دخترش اطمینان دادند که همه و کلا کشته و نابود خواهند شد!

موقعی که کودتا موفق شد و شاه به مقصود خود که برانداختن مجلس بود نایل گردید بر ابهت و احترام ملکه خیلی افزوده شد و از آن تاریخ به بعد این زن عملاً شریک اقتدارات سلطنت گردید به حدی که در بعضی از موارد فرامین و احکام شاه را لغو و ابطال می کرد. به علاوه با مخالفان مجلس از قبیل امیربهداد جنگ، مشیرالسلطنه، و شیخ فضل الله نوری اتحاد سیاسی داشت و آنها هم سر از فرمان وی نمی پیچیدند. برای اثبات قدرت و نفوذ ملکه ذکر همین يك نکته بس که محمد علی شاه چند روز پس از انجام کودتا اعلان استقرار مجدد مشروطیت را منتشر نمود ولی ملکه به محض اینکه از موضوع باخبر شد گماشته های خود را مأمور کرد تا تمام آن اعلانات را جمع و پاره کنند و خود شاه را نیز سرانجام از فکر اعاده قانون منصرف کرد.»

در اینجا باز تشابه عجیبی بین سرنوشت محمد علی و تقدیر نیکولای دوم (آخرین امپراتور روسیه) به چشم می خورد زیرا آن تاجدار بدبخت روسی نیز به طرز عجیبی تحت تأثیر زن خرافی اش (ملکه آکساندرا) قرار داشت و نقشی که این زن با نفوذ در انهدام سلطنت شوهرش بازی کرد مورد تصدیق تمام مورخان معتبر اروپایی است.<sup>۲۶</sup>



بارفتن محمدعلی از ایران حادثه دیگری که حتماً باید آن را دنباله منطقی سیاست آنروزی روس ها در دربار ایران تلقی کرد به ظهور پیوست. این حادثه مربوط به اخراج سروان اسمیرنف معلم روسی سلطان احمد میرزا ولیعهد دوازده ساله ایران بود.

بعد از خلع محمد علی شاه چون مجلس اول منحل شده و انتخابات مجلس دوم هم شروع نشده بود به سبک

○ وزیر مختار روسیه رسماً اعلام کرد که اگر رؤسای رژیم جدید ایران معلم روسی و الاحضرت [سلطان احمد میرزا ولیعهد دوازده ساله] را اخراج نکنند و به او اجازه دهند که لا اقل هفته ای يك ساعت به شاه جوان درس روسی بدهد دولت متبوع وی نیز متقابلاً نصف قشون روسیه را که در آن تاریخ وارد ایران شده و به قزوین هم رسیده بود دوباره به خاک روسیه عودت خواهد داد.

می توان به عنوان بیان واقع قبول کرد زیرا از شاپشال و سفارت روس و امیربهداد جنگ که بگنیم کمتر کسی به اندازه این زن بانفوذ در تخریب سلطنت محمد علی شاه دخالت داشته است. مجدداً سلام کرمانی در یادداشت های خود می نویسد:

«محمدعلی شاه مثل موم در دست ملکه نرم بود. پادشاه مخلوع ایران، به عکس پدر و اجدادش، تنها يك زن دائمی گرفته بود که دختر نایب السلطنه کامران میرزا (یعنی دختر عمویش) بود. شاه قبلاً زن دیگری داشت ولی موقعی که با این شاهزاده خانم اصیل قاجار وصلت کرد زن اولش را طلاق داد. ملکه نفوذ عجیبی در مزاج شاه داشت یعنی محمدعلی شاه بالمرة مطیع او بود. این زن برخلاف دیگر زنان طایفه قاجار خیلی با عصمت و عفیف بود ولی از آن طرف مثل غالب زن ها علاقه شدیدی به شوهرش داشت و می خواست که وی را همیشه سوار بر مرکب جلال و جبروت ببیند. نیز عیب بزرگتری داشت و آن این بود که مثل پدرش نایب السلطنه به سحر و جادو و خرافات معتقد بود و تمام کارها و نقشه های مهمش را به کمک سحر و جادو انجام می داد. با اینکه خیلی خسیس بود همه ساله مبالغه به یهودی ها و منجم ها می داد که زبان دشمن را ببندند و کار بسته او را بگشایند. محمد علی شاه هر چه زنش می خواست به او می داد و کامران میرزا نیز چیزی از دخترش مضایقه نداشت. دو ماه پیش از انهدام مجلس

کشورش طرد کرد و او همچنانکه انتظار می‌رفت به اتفاق شاپشال وعده‌ای از ملتزمان دیگر به خاک روسیه رفت و در اسما (شهر خانوادگی شاپشال) در قصر مجللی که امپراتور روسیه در اختیارش گذاشته بود اقامت گزید. روس‌ها برای اینکه خود را از تکرار و تاینندازند (چون بالاخره سقوط محمدعلی شاه علی‌رغم آن همه حمایت‌ها شکست بزرگی برایشان محسوب می‌شد) مخصوصاً تعمداً داشتند که پذیرایی شاهانه‌ای از این شهریار مطرود در خاک روسیه به عمل آید. از این رو به دستور امپراتور دکترو زالسکی به عنوان پز شک مخصوص و ژنرال خابابوف به عنوان آجودان ویژه مأمور خدمت شاه مخلوع در اسما گردیدند و در سلك ملازمان وی درآمدند. ولی بدیختانه مثل این بود که انقلاب مانند شیخی همه جا این پادشاه بدبخت را از پشت سر تعقیب می‌کند. زیرا هنوز چندسالی نگذشته بود که آتش انقلاب در خود روسیه شعله‌ور گردید و محمدعلی میرزا برای بار دوم مجبور به ترك میهن ثانی اش گردید. روزی یکی از ملاحان کشتی تجار تی فرانسوی که تازه از اسما سیده و در اسکله بزرگ پایتخت لنگر انداخته بود کار تی به سفارت ایران تحویل داد که روی آن به خط محمدعلی شاه نوشته بود: «ادسا بالشو یکی شدو من و همراهانم بایک کشتی فرانسوی فرار کردیم. چهار روز تمام در دریای توشه‌ویی غذا بسر

○ محمد علی شاه مدتی در خاک عثمانی اقامت داشت و در عرض این مدت هر آنگاه که فرصتی پیدا می‌کرد از تحریکات علیه رژیم مشروطه ایران دست بر نمی‌داشت کما اینکه معروف است چندی بعد که پسرش سلطان احمد شاه در سر راه سفر به فرنگستان وارد اسلامبول شد و بین پدر و پسر ملاقاتی دست داد، محمد علی شاه باز در خفا او را تحریک کرده بوده است که به کمک نیروی قزاق ایران کودتایی بکند و کار ناتمام پدر را به اتمام رساند!

دوران انقلاب فرانسه يك هیأت اجرایی موقتی بنام دیرکتوار - مرکب از ۲۵ نفر از زعمای مشروطه - به کارهای جاری مملکت رسیدگی می‌کرد. تقی‌زاده در تاریخ انقلاب مشروطیت ایران می‌نویسد:

«به دستور هیأت مدیره انقلاب آقای حکیم‌الملک ۲۷ مأمور اصلاح دربار شد و از کارهایی که در این زمینه انجام داد یکی هم جواب کردن معلم روسی احمد شاه بود. روس‌ها از عزل معلم روسی فوق‌العاده مضطرب شدند و بنای تلاش و دوندگی را گذاشتند. حتی کار به جانی کشید که وزیر مختار روسیه رسماً اعلام کرد که اگر رؤسای رژیم جدید ایران معلم روسی والا حضرت [سلطان احمد میرزا ولیعهد دوازده ساله] را اخراج نکنند و به او اجازه دهند که لااقل هفته‌ای يك ساعت به شاه جوان درس روسی بدهد دولت متبوع وی نیز متقابلاً نصف قشون روسیه را که در آن تاریخ وارد ایران شده و به قزوین هم رسیده بود دوباره به خاک روسیه عودت خواهد داد. مرحوم نواب که از اعضای هیأت مدیره بود گفت: عجب! ما حالا فهمیدیم که این معلم ساده والا حضرت در چشم دولت متبوعش به اندازه نصف قشون آنها در ایران ارزش و اهمیت دارد. خوب با این وضع ما چطور می‌توانیم نصف قشون اشغالی روس را از قزوین برداریم و در کاخ گلستان جا بدهیم!

فردای آن روز که این تقاضا رد شد روس‌ها به شیوه همیشه‌گی خود آن دسته از رجال ایران را که به بانک استقراضی روس مدیون بودند ولی برخلاف نظر آنها رفتار کرده بودند تحت فشار سخت قرار دادند و با صدور اجرائیه رسمی تسویه محاسبات خود را از نایب‌السلطنه و سپهدار و سردار منصور در ظرف بیست و چهار ساعت خواستار شدند و معلوم شد که (به پول آن زمان) هشتصد هزار تومان و کسری از سپهدار و سیصد و پنجاه هزار تومان از سردار منصور و در همین حدود نیز از دیگران طلبکارند! از این مطالبه ناگهانی وام، که چون صاعقه‌ای بر سر هیأت اجرائی مملکت افتاد، وحشت و اضطراب عجیبی دامنگیر همه شد ولی با تمام این تفصیلات هیأت مدیره انقلاب در تصمیم خود پافشاری کرد و به خدمت سروان اسمیرنف خاتمه داد.»<sup>۲۸</sup>

\*\*\*

انقلاب مشروطیت ایران محمدعلی شاه از خاک

## منابع و مآخذ مقاله:

۱. نام کامل او سرگی مارکویچ شاپشال بود.
۲. کرزن: ایران و قضیه ایران (متن انگلیسی)، جلد اول، ص ۴۱۳.
۳. در این مورد گزارش محرمانه راتیسلاو سرکنسول بریتانیا در تبریز که برای گرانت داف کاردار سفارت بریتانیا در تهران ارسال شده جالب است. وی می نویسد:  
 «... والاحضرت (مقصود محمد علی میرزا است) مجدداً بوسیله حسین خان پسر نظام السلطنه حاکم تبریز پیغام محرمانه‌ای برای من فرستاده و نظر خود را صریحاً بیان کرده است. بنا به پیغام والاحضرت، مادام که ایشان والی آذربایجان هستند ناچارند احساسات واقعی و حسنه خود را نسبت به انگلیسی‌ها مخفی سازند زیرا بقدری باروس‌ها سروکار دارند که برای ادامه‌ی زندگی راحت همیشه باید مواظب عکس‌العمل آنها باشند. حسین خان از قول والاحضرت به من گفت که اگر ایشان به جای آذربایجان والی یکی از ایالات جنوبی ایران بودند عین همین رویه‌ی دوستانه را در قبال انگلیسی‌ها اتخاذ می کردند. مع الوصف والاحضرت والی اظهار امیدواری کرده بودند که بعدها که مقر حکومتشان به تهران منتقل شد بتوانند احساسات صمیمانه خود را نسبت به بریتانیا به نحوی بهتر و آشکارتر ابراز دارند...» اسناد سیاسی وزارت امور خارجه انگلستان - گزارش محرمانه راتیسلاو گرانت داف (F.O./ 371-114)
۴. کنستانتین پتروویچ پوبدونوستف (Konstantin P. Po-bedonostev) که در سال ۱۸۲۷ دنیا آمد و در سال ۱۹۰۷ درگذشت استاد حقوق اساسی در دانشگاه مسکو بود و در آنجا فن حکومت را به فرزندان الکساندر دوم امپراتور روسیه درس می داد. سپس در سال ۱۸۸۰ به سمت ناظر دولت در امور مذهبی روسیه برگزیده شد. این مرد از صمیم قلب با رژیم پارلمانی مخالف بود و جداً عقیده داشت که مکتب‌های سیاسی غرب (منجمله حکومت پارلمانی و اصول مشروطیت) را به زور نمی توان وارد سنن سیاسی روسیه کرد. حکومت استبدادی تنها حکومتی بود که به عقیده‌ی وی با سنخ معتقدات و روحیات مردم روسیه می ساخت. آزادی نطق و بیان پارلمان‌های اروپایی از نظر وی به عنوان «بزرگترین دروغ زمان ما» شمرده می شد. این عقاید تأثیر عمیقی در روحیات آلکساندر و فرزندان او (منجمله نیکولای دوم که بعد از پدر می بایست وراثت تاج و تخت روسیه گردد) بخشید. از آن گذشته، پوبدونوستف اتباع غیر روسی امپراتوری روسیه را به چشم تحقیر می نگریست و رفتار جابرانه عمال تزاری نسبت به ملیت‌های غیر روسی ناشی از سوخ افکار و تعلیمات همین شخص در دستگاه حاکمه بود. سیاست استبدادی نیکولا که از تلقینات آموزگارش سرچشمه می گرفت سرانجام گروه‌های انقلابی روسیه را که به تدریج قوت می گرفتند معتقد ساخت که مذهب و استبداد در

برده ایم و حالا که کشتی به دهنه‌ی بسفر رسیده انگلیسی‌ها به خیال اینکه مبادا در این کشتی بالشویک باشند نمی گذارند مقدم به استانبول بگذاریم. شما هر طوری هست از سفارت انگلیس اجازه بگیرید که مانع پیاده شدن ما نگردند.»

به احترام شاه آنروزی ایران (سلطان احمد شاه قاجار) که پدرش با این وضع مثل آوارگان وارد اسلامبول شده بود فوراً يك قایق موتوری با غواص سفارت و پرچم ایران برای پیاده کردن محمد علی شاه و ملازمانش گسیل گردید و شاه مخلوع ایران به اتفاق ملکه و سه فرزند و دکتر پروزالسکی و ژنرال خابایوف و همسران آنها و قریب بیست تن ملازم و نوکر و کلفت قدم به ساحل گذاشتند.

محمد علی شاه مدتی در خاک عثمانی اقامت داشت و در عرض این مدت هر آنگاه که فرصتی پیدا می کرد از تحریکات علیه رژیم مشروطه ایران دست بر نمی داشت کما اینکه معروف است چندی بعد که پسرش سلطان احمد شاه در سر راه سفر به فرنگستان وارد اسلامبول شد و بین پدر و پسر ملاقاتی دست داد، محمد علی شاه باز در خفا او را تحریک کرده بوده است که به کمک نیروی قزاق ایران کودتایی بکند و کار ناتمام پدر را به اتمام رساند!<sup>۲۹</sup>

چندی بعد اسلامبول را به قصد معالجه در اروپا ترك کرد ولی مرضش (دیابت) بهبود نیافت. تا اینکه در فروردین ۱۳۰۴ خورشیدی (يك سال پس از مرگ لنین که انقلاب وی شاه مخلوع ایران را مجبور به ترك خاک روسیه کرده بود) خبر آمد که پادشاه سابق ایران در یکی از بیمارستان‌های بندر ساونا (واقع در ایتالیا) در گذشته است:

به عاقبت خبر آمد که مرد ظالم و ماند

به سیم سوختگان ز رنگار کرده سرای!

سخنرانی در کنگره تحقیقات ایرانی

شهریور ۱۳۵۰ (مشهد)

متن این مقاله در مجموعه سخنرانیهای دومین کنگره تحقیقات ایرانی (ص ۶۳-۲۳) نیز به چاپ رسیده است.

\* برگرفته شده از کتاب قتل اتابک و شانزده مقاله تحقیقی

دیگر، تهران، انتشارات کیهان، ۱۳۶۷



- در حکم ملائکه است» توصیف کرده.
- ولی من به این اندازه افراط، حتی در وصف یک پادشاه جابر شرقی، معتقد نیستم و همان صفاتی را که در بالا ذکر کرده‌ام برای وصف روحیه او کافی می‌دانم.
۲۳. اغتشاشی که در اغلب شئون اجتماعی و سیاسی ایران در عصر سلطنت قاجاریان حکمفرما بود دامنگیر رسم اعطاء لقب نیز شده بود و در دادن این قبیل لقب‌ها هرگز رعایت ارتباط منطقی بین مفهوم لقب و پایگاه اجتماعی گیرنده آن نمی‌شد. مثلاً در این دوره عنوان «ملکه ایران» که منطقی‌می‌بایست به همسر محمدعلی شاه (و مادر ولیعهد کشور) داده شود به عمه وی داده شده بود در حالی که مادر ولیعهد را «ملکه جهان» می‌نامیدند!
۲۴. از نامه خصوصی ملکه ایران به شوهرش ظهیرالدوله در کرمانشاه.
- بنگرید به: اسناد تاریخی وقایع مشروطه ایران (نامه‌های ظهیرالدوله)، ص ۱۲۴ این مجموعه نفیس به کوشش سرهنگ دکتر جهانگیر قائم مقامی منتشر گردیده است و حاوی نامه‌های ذیقیمتی مربوط به این دوره است.
۲۵. مرحوم حاج شیخ اسدالله مامقانی مستشار فقید دیوان کشور.
۲۶. من باب مثال بنگرید به تاریخ اروپا (اثر فیشر)، جلد ۲، ص ۱۲۱.
۲۷. ابراهیم حکیمی نخست‌وزیر سابق.
۲۸. سیدحسین تقی‌زاده، تاریخ اوایل انقلاب، ص ۸۹.
- روش معمولی بانک استقراضی روس همین بود که به رجال متنفذ کشور قرض‌های هنگفت می‌داد و تا موقعی که بدهکاران از اوامر و خواسته‌های سفارت روس پیروی می‌کردند معمولاً برای تصفیه آن قرض‌ها (حتی اگر موعدهش هم گذشته بود) فشار نمی‌آورد. اما اوای به روزی که این عده برخلاف نظر اولیای سفارت روس در تهران رفتار می‌کردند! زیرا در آن موقع فشار برای تصفیه فوری مطالبات شروع می‌شد و چون نیروی قزاق ایران نیز عملاً دست روس‌ها بود همیشه می‌توانستند مستغلات و اموال بدهکاران را توقیف و دشواری‌های فوق‌العاده برای آنها ایجاد کنند.
۲۹. بنگرید به تاریخ انقراض قاجاریه تألیف ملک‌الشعراء بهار، ص ۶۳.
- قلمرو حکومت تزار ارتباط گسست‌ناپذیر با هم دارند و هر دو باید یکجا از بین بروند.
۵. تقی‌زاده، تاریخ اوایل انقلاب مشروطیت ایران، ص ۲۳.
۶. تاریخ ادوارد پراون (قسمت ضمائم)، ص ۱۹-۴۱۸.
۷. اسناد سیاسی بریتانیا، F.O. 371 (303).
۸. بنگرید به تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (جلد ۳ ص ۲۵۱) نوشته دکتر مهدی ملکزاده.
۹. رساله شهریار (پرنس)، متن انگلیسی، ص ۷۸.
- عصارة این اندرز مشهور را خواجه نظام‌الملک قرن‌ها پیش از زمان ماکیاوول در اختیار ملک‌شاه سلجوقی قرار داده است: «پیمان‌ها را چنان باید بست که همیشه توان گسست و چنان گسست که همیشه توان بست.» سیاست‌نامه، فصل پنجاهم.
۱۰. ماکیاوول: ملاحظات درباره ده کتاب اول لیویوس تیتوس، فصل ۱۲، ص ۱۵۰.
۱۱. کسروی، تاریخ مشروطیت ایران، ص ۱۴۹.
۱۲. کسروی، ص ۱۴۷.
۱۳. گزارش راتیسلاو، F.O. (371-113).
۱۴. تقی‌زاده، تاریخ اوایل انقلاب مشروطیت، ص ۵۸.
۱۵. تاریخ اوایل انقلاب مشروطیت، ص ۵۸.
۱۶. برای شرح حال آن مرحوم بنگرید به مجله یادگار، سال سوم، شماره ۸.
- سرآتور هاردینگ (وزیر مختار بریتانیا در تهران در دوران سلطنت مظفرالدین‌شاه) در خاطرات خود (جلد دوم، ص ۳۲۳) چنین می‌نگارد: «رو به‌رفته بزرگترین و فاضل‌ترین مجتهدی که من در تهران دیدم شیخ محمد ابوطالب بود که غالباً از محضرش مستفیض می‌شدم و صحبت‌هایی درباره الهیات و سیاست با هم می‌کردیم. تصور می‌کنم شیخ ابوطالب نیز مدتی در همان خط سلطان عبدالحمید برای متحد کردن تمام مسلمانان جهان کار کرده بود گرچه باطناً با روش‌های عبدالحمید موافق نبود...»
۱۷. اسناد راکد وزارت امور خارجه بریتانیا، گزارش محرمانه مارلینگ به سرادوار گری مورخ هفتم نوامبر ۱۹۰۷. F.O. 371/313.
۱۸. مرحوم حسن پیرنیا، مرحوم حسین پیرنیا.
۱۹. برای متن کامل این نامه بنگرید به تاریخ ناظم‌الاسلام کرمانی (ناشر بنیاد فرهنگ ایران) جلد دوم، ص ۲۱.
۲۰. تاریخ پیداری، بخش دوم، ص ۲۱.
۲۱. سیدحسین تقی‌زاده، تاریخ اوایل انقلاب، ص ۵۳.
۲۲. تقی‌زاده در یکی از نوشته‌های عهد جوانی‌اش (رجوع کنید به مجموعه مقالات تقی‌زاده، جلد اول، ص ۳۷۴) محمدعلی شاه را به عنوان سلطانی «بی‌ناموس، بی‌شرف، بی‌دین، بی‌وجدان، بی‌عصمت، بی‌رحم، بی‌مروت، بی‌همه چیز، غدار، جلا، که یزیدین معاویه پیش او